

نظری اجمالی به تأثیر شرق در ادبیات، علوم و مکاتب فلسفی غربی

در چند قرن اخیر علوم و صنایع، زبان و ادبیات، پوشاک و طرز زندگی و خلاصه فرهنگ و تمدن مغرب زمین تمام ممالک گیتی را تحت نفوذ خود در آورده و روش زندگی جهانیان را دگرگون ساخته است. در دوسه قرن گذشته بیشتر ممالک آسیا و افریقا زیر یوغ استعمار ممالک اروپائی درآمدند و خواه ناخواه تحت تأثیر خوب یا بد آن اقوام قرار گرفتند. بروز نهضت‌های ملی در بیشتر ممالک جوان دنیا که بالاخره سبب آزادی آنها از زنجیر استعمار شد خود یکی از هدایای تمدن اروپائی بود که از اوایل رنسانس در ممالک غربی شیوع یافت. بیشتر ممالک آزاد شده افریقائی روشهای سیاسی و نظام اداری خود را مدیون ممالک اروپائی میباشند. از اوائل قرن اخیر مدنیت امریکائی بر بیشتر ممالک گیتی تسلط یافته و حتی اروپا را دستخوش تغییر و تحول قرار داده است. فرانسوی‌ها با تحقیر، این پدیده اخیر را «کوکاکولازاسیون» نامیده‌اند و به سطحی بودن آن اشاره میکنند، ولی باید اعتراف کرد که مظاهر مدنیت امریکائی تنها به کوکاکولا و ماشین رختشویی

محدود نیست بلکه از جهات بسیاری در فلسفه زندگی و سیستم‌های سیاسی و اقتصادی جهان از جمله اروپا مؤثر بوده است. امروز بیشتر جهانیان با شگفتی به پیشرفتهای تکنولوژی آمریکائی نگریسته و از مسافرت موشکهای آمریکائی بماء و مریخ و مشاهده کره زمین که با کمک ماهواره‌های آمریکائی چون گوی کوچکی در روی صفحات تلویزیون در میلیون‌ها خانه در اطراف دنیا پدیدار میشود دچار حیرت و اعجاب میشوند.

نتیجه اینگونه پیشرفتهای این شده است که در بعضی ملل شرقی يك نوع حس حقارت بوجود آید و خود را قادر به برابری با ممالک غربی ندانند. ولی باید توجه داشت که این قبیل پیشرفتهای زاینده فکر يك نابغه بزرگ نبوده است بلکه هزارها نفر از محققین و مخترعین در ایجاد آن شرکت داشته اند. تکنولوژی غربی نتیجه همکاری و معاضدت دانشمندان بیشماری است که هر يك قدم کوچکی در این راه برداشته و مشکلی را حل نموده و نتیجه مساعی همه آنها سبب ایجاد يك اثر عظیم شده است. اگر در ممالک شرقی نیز روش تجسس و تحقیق اصلاح شود و همکاریهای فرهنگی و علمی پدیدار گردد این ممالک نیز می‌توانند گامهای سریعی برداشته و همدوش ملل غربی پیش روند.

مطلب دیگری را که باید در نظر داشت اینست که مسیر جریان علم و فرهنگ همیشه يك جانبه نبوده و تا چند قرن قبل، سیل عقاید و افکار علمی از شرق بغرب در جریان بود، و سبقت ممالک غربی يك پدیده تازه و جدیدالوقوع است. ملل شرق نه تنها پایه‌گذاران مدنیت بودند و تمدن‌های مصری، آشوری، چینی، هندی و ایرانی هزارها سال قبل از پیدایش تمدن اروپائی پا برصه وجود گذاشتند، بلکه حتی در زمان اوج فرهنگ یونانی و رومی و مسیحی تا قبل از آغاز رنسانس ملل شرق تقدم خود را حفظ کرده و علمدار پیشرفت و فضیلت بودند. اگر

بخاطر آوریم که فاصله بین تاریخ ساختن اهرام مصر و زمان هرودوت که در قرن پنجم قبل از میلاد درباره عظمت و شکوه مدنیت‌های باستانی مشرق‌کتاب می‌نوشت بیش از مدت زمانی است که از حیات او می‌گذرد می‌توانیم به سبقت و قدمت مدنیت‌های مشرق زمین آگاه شویم.

در زمان باستان، ایران ما مورد غبطه اکثر ممالک گیتی بود و مشعل تمدن و پیشرفت را در نصف جهان آنروز بر افروخت. متأسفانه بجز سنک نبشته‌های شاهان هخامنشی مدارک تاریخی زیادی که بقلم مورخین ایرانی نوشته شده در دست نداریم، ولی باز با مطالعه آثار رقبای ایران می‌توانیم تا حدودی به نقش عظیم ایران باستان در پی‌ریزی مدنیت جهان پی ببریم. تا قرن اخیر، تمام کتب مورخین اروپائی درباره ایران مستقیماً از آثار نویسندگان یونان الهام میگرفت. ولی در قرن حاضر تعدادی از ایران شناسان و مورخین بی‌غرض مسائل تاریخی را با ذکاوت و باریک بینی بیشتری مورد مطالعه قرار داده و باین نتیجه رسیده‌اند که سهم تمدن ایرانی در پیشرفت و تکامل بشری بیش از آنست که قبلاً تصور شده بود.

تعالیم عالیه دین زردشت که در آن زمان بی‌سابقه و بی‌نظیر بود ارکان حکومت ایرانی را بر پایه‌های عدل و داد و انسانیت و داد استقرار بخشیده و ایرانیان را به‌اعلا درجه سر بلندی و اعتلا رساندند.

تمام سنک نبشته‌های دوره هخامنشی قبل از ذکر نام شاهان و فتوحات آنان به تجلیل و تکریم نام ایزد پرداخته و خوبی و عشق و عظمت او را ستوده‌اند. همه شاهان هخامنشی قدرت خود را مدیون عنایت ایزدی میدانستند و از او برای ایجاد عدل و داد و رواج راستی و درستی استمداد می‌طلبیدند. امپراطوری ایران با چنان همبستگی و استحکامی بنا شده بود که برای بیش از دو‌یست سال وحدت و هماهنگی سر زمینهای پهناوری را در ظل یک حکومت مرکزی حفظ نمود. چقدر

فرق است بین نفوذ مداوم امپراطوری ایران و حکومت زودگذر اسکندر که بلافاصله پس از مرگ او از هم متلاشی گردید و بساطش برچیده شد و باجزاء کوچک تقسیم گردید. دامنه وسیع اجتماع ایران را می‌شود از لشگریان خشایارشا که شامل تمام ملل آسیا و حتی تعدادی یونانی بودند تشخیص داد.

تعالیم مثبت و عقاید فعال و خلاق زردشت با برحذر ساختن مردم از گرویدن به اهریمن و قوای منحط و منفی زندگی و همکاری با اهورامزدا و جنود نجاتبخش او به تمدن ایرانی معنی و مفهوم و هدف و مقصود مثبت و مسلمی عطا کرد، و تاریخ بشری را به یک موضوع جدی و مهم تبدیل ساخت، و اعمال و رفتار مردم را جزئی از نقشه الهی و سیر و جبر طبیعی قلمداد نمود. تعالیم برهمنائی که بیشتر جنبه‌های صفای باطن و ترقی روحی و معنوی فردی را تأکید می‌کرد به تمدن و تاریخ ملل و جماعات بشری علاقه چندانی نداشت. از طرف دیگر فلسفه یونان که بیشتر پایبند فرما و سیستمهای سیاسی و حکومتی بود و با عقل و منطق سروکار داشت از نظر روحانی و معنوی ناقص و ضعیف بود و انگیزه عمیق درونی را برای پیشرفت و ترقی نداشت. تعالیم زردشت این دو فلسفه را بهم آمیخت و اجتماعی بوجود آورد که هم از لحاظ روح و معنی و هم از نظر تشکیلات و تأسیسات اجتماعی کامل و کافی بود، چونکه پیشرفت روحی افراد با ترقی دسته جمعی اجتماع با هم تلفیق شده بود. مولر (H. J. Muller) که یکی از متخصصین بنام تمدن‌های باستانی است در مقایسه جامعه ایرانی با جماعاتی که پیش از آن وجود داشتند می‌نویسد:

« مصریها در اثر نظریه ثابت و منجمدی که درباره جهان آفرینش داشتند توجهی بتاریخ به معنای فعلی نمی‌نمودند، وساکنین بین النهرین معتقد بودند که خدایان بر تقدیرات و پیش آمدهای بشری حکمرانی مطلق دارند و بد بختیها و رذائل نتیجه اراده خدایان است، در نتیجه سلاطین آنها دائماً میکوشیدند که بر

اراده خدایان اطلاع حاصل کنند. ولی زردشت بانسان يك نظر روشن و انگیزه قاطعی عطا کرد و نتیجه آن يك فلسفه مثبت و عملی بود. « (۱)

امپراطوری هخامنشی برخلاف بسیاری از دول باستانی براساس جور و ظلم بنا نشده بود، بلکه بعنوان قدمی بسوی يك اتحاد عظیمتر و نظم و سיעتری بوجود آمد. ایلیف (J. H. Iliffe) یکی دیگر از متخصصین روزگاران باستان مینویسد:

« دستورهائی که چنین سرزمینهای وسیع و متفاوتی را در زیر يك لوا مجتمع میساخت فرمانهای پادشاهی در مجلس مشورت بود نه دستورات يك حاکم ستمگر بی قید و بند. حکومت هخامنشی بطور قابل ملاحظه ای متحمل و بردبار بود و در روزگار فرمانروائی آن حکومت عقاید و رسوم بسیاری از ممالک تابعه با کمال دقت مورد توجه قرار می گرفت و اغلب پادشاهان ایران مردم آن ممالک را به مراعات و اشاعه آنها تشویق و تحریض می نمودند .

کوروش، خشایارشا و داریوش در بابل بعنوان پادشاهان بابل و در مصر بصورت فراعنه حکمرانی میکردند. چقدر این روش با کوششهای احمقانه آنتونیکس ایپفنیس (Antonichus Epiphanes) که سعی میکرد آیین های یونانی را بزور به یهودیان بقبولاند تفاوت داشت! « (۲)

مقصود از توسعه آن امپراطوری مترقی این بود که ملل و ادیان مختلف را تحت لوای اتحاد مجتمع ساخته و يك جامعه بزرگتر و کاملتری را بوجود آورد. مولر بازمینویسد:

«وقتی که اسکندر یونانی امپراطوری ایران را شکست داد و بخیال حکومتی افتاد که بر اساس برادری و برابری برقرار باشد این درس را بیشتر از ایرانیان آموخته بود تا از استادش ارسطو. « (۳)

پس از مطالعه دقیق روابط و واقعیات تاریخی ایران و یونان انسان باید با این نظر پروفوسور لیوی موافقت کند که «تاریخ اسکندر بخشی از تاریخ ایران است،

و پیدایش دوره هلنی ادامه طبیعی تمدن ایرانی می باشد . « (۴)

اعطای آزادی به یهود توسط کوروش کبیر پادشاه عظیم الشان ایران ، و تجدید بنای معبد اسرائیل سبب شد که در کتاب مقدس از آن پادشاه بنام «شبان گوسفندان یهوه» نام برده شود . تأثیر ایران در روم قدیم نیز امری غیر قابل انکار است . ایران اولین کشوری بود که روش طبقه بندی و تقسیم يك امپراطوری بزرگ را به استاها بجهان معرفی نمود . پست ایران و راههای سلطنتی هخامنشی نمونه راههای رومی قرار گرفت و عظمت مقام پادشاه در ایران قدیم در ایجاد مقام امپراطوران روم نقش مهمی را بازی کرد . عقاید و آراء بعضی از متفکرین ایرانی نظیر مزدك و مانی تأثیر طولانی و قابل ملاحظه ای در اروپا بجا گذاشت ، و معابد پیروان مذهب «میترا» که در بین سربازان رومی محبوبیت و شیوع خاصی پیدا کرد در اکثر کشورهای اروپائی حتی تا قسطنطنیه گسترش یافته است .

علاوه بر تأثیرات اجتماعی و سیاسی ، نفوذ معنوی و اخلاقی ایران و سایر ممالک شرقی در تمدن اروپائی نیز بسیار عظیم و قابل توجه است . عقاید و افکار بشری مرزوبوم نمی شناسد و حتی جنگها و دشمنیهای شدید مانع جریان و سریان آنها نمی شود . بر خلاف گفته مشهور کیپلینگ (R. Kipling) که میگوید : «شرق شرق است و غرب غرب ، و ایندو هرگز باهم تلاقی نخواهند کرد» تاریخ علوم و تمدن ثابت کرده است که شرق و غرب دائماً در تماس و تلاقی فکری بوده اند ، و حتی از ابتدای تاریخ روابط مداوم و عمیقی بین این دو وجود داشته است . اگر چه در چند قرن اخیر تمدن غربی بر جهان شرق استیلا یافته لیکن در ادوار قبل ملل مغرب مدیون علوم و فرهنگ شرقی بوده اند . حتی از آغاز بروز رشد تمدن اروپائی در یونان روابط علمی زیاد بین شرق و غرب برقرار بود ، و همانطور که افکار و فلسفه های یونانی در آراء و عقاید ملل مشرق مؤثر واقع شد ادیان و مکاتب فلسفی شرقی نیز متفکران یونانی را تحت تأثیر

شدید خود درآورد. تعداد روز افزونی از استادان و محققان اروپایی متوجه این حقیقت شده و کتب فراوانی درباره تأثیرات شرق در فلسفه یونانی برشته تحریر درآورده‌اند. شکی نیست که فلاسفه و نویسندگانی نظیر افلاطون، گزنفون و هردوت با ایران آشنائی کامل داشته و از عقاید و افکار ایرانیان باخبر بوده‌اند. بنا بر روایتی افلاطون سالیان درازی را در بابل گذراند، حتی قصد مسافرت به پایتخت ایران را داشت ولی جنگها و منازعات بین ایران و یونان مانع مسافرت او شد. گزنفون مدتی را در خدمت کوروش صغیر (دوم) گذراند و کتابی که درباره اوضاع و احوال ایران نوشته کاملاً مشهور است.

یونانیان از طریق ایران با هندوستان تماس پیدا کرده و عقاید ادیان برهمنائی و بودائی نیز تاحدی یونان قدیم را تحت تأثیر خود آورد. یکی از اولین اساتیدی که به نفوذ عقاید برهمنائی در فلسفه یونانی اشاره نموده است مستشرق مشهور انگلیسی توماس کولبروک (Thomas Colebrooke) می‌باشد که مینویسد: «بنا بر اطلاعاتی که درباره تاریخ فیثاغورث به ما رسیده است من بدون شك به این نظریه اذعان دارم که این نویسنده یونانی مدیون معلمین هندی بوده است.» (۵) پروفیسور گارب (Garbe) در کتاب فلسفه هند باستان به نزدیکی و شباهت زیادی بین عقاید زنفونیز، انکسیمندروس، هرقلیطوس، انبازقلس، انکساغورس، ذیمقراطیس (۶) و فلسفه هندی اشاره نموده و معتقد است که این فضلی یونانی از عقاید برهمنائی بی اطلاع نبوده‌اند. (۷)

پروفیسور باسل (Bussell) در کتاب بدعتها و عقاید دینی در قرون وسطی به شباهتهای زیادی بین افکار یونانی و زردشتی اشاره میکند و به تأثیر عقاید پیامبر ایران باستان در یونان قدیم معتقد است. (۸)

حتی زلر (Zeller) که متخصص در فلسفه یونانی است و آثارش با شرقچندان

مربوط نیست در کتاب خود بنام شمه‌ای از تاریخ فلسفه یونان به برخی از عقاید عرفانی در آثار افلاطون و سایر فلاسفه یونان اشاره نموده و اظهار میدارد که این عقاید مقتبس از دین زردشت میباشد . (۹)

سرویلیام جونز (Sir William Jones) شرق شناس مشهور انگلیسی به ذکر شباهت تنها بین فلسفه شرقی و غرب اکتفا ننموده بلکه مکاتب مختلف فلسفی یونانی را دقیقاً تجزیه و طبقه بندی نموده و در برابر هر یک از این مکاتب نام یک فیلسوف شرقی را قرار داده است. جونز پس از اشاره به اثر عقاید برهمائی در یونان مینویسد :

« درباره مکاتب فلسفی کافی است بگوئیم که نیایای اول (Nyaya) قابل مقایسه با مکتب پری پاتتیک (Peripatetic) ، نیایای دوم که گاهی بنام ویسه‌شیکا (Vaisheshika) نامیده میشود نظیر فلسفه ایونیک (Ionick) ، دومیمانسا (Mimansa) که دومین آن اغلب بنام ودانتا (Vedanta) خوانده میشود نظیر افلاطونی (Platonick) ، سانخیای اول (Sankhya) نظیر ایتالیک (Italick) و دومین آن بنام پتانجالا (Patanjala) نظیر فلسفه ستوئیک (Stoick) میباشد ، بنابراین میتوان گفت که گوتاما با ارسطو مطابقت دارد و کاناندا با پطالس ، جایمینی با سقراط ، و یاسا با افلاطون ، کاپیلا با فیثاغورث و پتانجالی با زینو . » (۱۰)

اگر تأثیر عقاید شرقی در فلسفه یونانی قابل انکار و مجادله باشد اثر آن در مکتب افلاطونی جدید (Neo -- Platonism) غیر قابل انکار است. مکتب افلاطونی جدید در اسکندریه مصر پایه گذاری شد و بیشتر شخصیت‌های بارز آن از مشرق زمین برخاستند . فلوطین (Plotinus) که مهمترین شخصیت برجسته آن مکتب بشمار میرود در مصر متولد شد و تحصیلات خود را نیز در آنجا با تمام رساند. فلسفه‌ها و عقایدی را که این متفکرین بوجود آوردند اگر چه بظاهر و از نظر استعارات

والفاظ شباهت زیادی به فلسفه یونانی داشت ولی در روح و معنی به عقاید هندی و ایرانی نزدیکتر بود. پروفیسور کارپنتر (F. B. Carpenter) مینویسد: «از نظر سبک و دیالکتیک افلاطونیان جدید پیرو افلاطون بودند ولی در حقیقت باطنی و افکار اصلی بیشتر متمایل بشرق بودند تا به یونان. از نظر محل تولد و تحصیل آنها شرقی بودند.» (۱۱)

همچنین مید (Mead) در مقدمه ای که بر آثار فلوطین نوشت دین او و فروریوس (Porphyry) را بشرق تأکید نمود. (۱۲)

برخی از عقاید فلوطین نظیر فلسفه او راجع به تجلی و صدور روح از يك مرکز اصلی (Emanation) و اعتقاد به يك روح کلی (All - Soul) که تمام جهان را احاطه نموده همچنین توجه زیاد او به الهام، عشق و علاقه وافر به عرفان و مخصوصاً این عقیده او که ماده نفی روح است و شر نفی خیر همه مقتبس از منابع شرقی است.

پس از ظهور اسلام و بروز نهضت بزرگ علمی و فلسفی و ادبی در ممالک خاورمیانه بازسیل عقاید و افکار بیجان ممالک اروپائی بجزیران آمد و تا چندین قرن بعد نه تنها کتب دانشمندان اسلامی بعنوان کتب درسی دانشگاههای اروپائی مورد مطالعه قرار می گرفت بلکه زبان عربی تنها وسیله انتقال و اشاعه فلسفه یونان در اروپا بود. از قرن هفتم تا قرن هفدهم میلادی که اروپا در تاریکی قرون وسطی گرفتار بود عالم اسلام مشعل دار تمدن و فرهنگ بشمار میرفت. آثار دانشمندان و متفکرین اسلامی نظیر ابوعلی سینا، غزالی، رازی، ابن رشد، بیرونی، فارابی، ابن عربی شهرت و معروفیت فراوان در اروپا حاصل نموده و باشور و علاقه بزبان لاتین ترجمه میشد و مورد مطالعه فضلاء غربی قرار میگرفت.

در تمام طول قرون وسطی تجار، زائرین، مبلغین دینی، جهانگردانی

نظیر مارکوپولو، و از همه مهمتر جنگجویان صلیبی ارتباط دائم و نزدیک بین اروپا و جهان اسلام برقرار نمودند، بعلاوه بسیاری از عقاید شرقی از طریق افریقا ویزانس و ایتالیا و اسپانیا به اروپا نفوذ نمود. داستانها و اشعار و قصاید شرقی در اروپا محبوبیت فراوان حاصل نموده و مورد تقلید نویسندگان غربی قرار گرفت بعضی از کتب مهم شرقی نظیر **سند باد و کلیله و دمنه** در اوائل قرون وسطی به لاتین ترجمه شده و علاقمندان زیادی پیدا کرد. برخی از آثار مشهور نویسندگان غربی نظیر **سفر نامه مندویل (Mandeville's Voyages)** بعضی از داستانهای بوکاسیو (Boccaccio) و چوسر (Chaucer) و بسیاری کتب دیگر تاحدی مدیون منابع شرقی است.

نفوذ شرق را در غرب در قرون وسطی و بعد از آن میتوان تحت سه عنوان یعنی نفوذ علمی، نفوذ ادبی و نفوذ دینی و فلسفی مورد بحث قرار داد. این مقاله کوتاه مجال بحث کافی درباره همه این مطالب را بمانند و لی ذیلاً با کمال اختصار در باره هر یک از این تأثیرات سخن می‌رانیم تا معلوم گردد که تا چه حد اروپا مدیون عقاید و آراء ملل شرق میباشد.

نفوذ علمی شرق در غرب در طول قرون وسطی موضوعی واضح و غیر قابل انکار است. ممالک اسلامی پایه‌گذار علوم جدید بودند و در بسیاری از رشته‌های علوم به اکتشافاتی نائل شدند که جهان غرب چندین قرن بعد به آنها دست یافت. تعداد زیادی از لغات علمی در السنه غربی از قبیل **جبر (Algebra)**، **کیمیا (Alchemy)**، **الکل (Alcohol)**، **صفر (Zero)** و غیره مأخوذ از لغات عربی است و نفوذ مستقیم علوم اسلامی در جهان غرب را ظاهر می‌سازد. جرج سارتن (George Sarton) مورخ دانشمند و شهیر علوم عقلی در کتاب **قطر خود که آنرا مقدمه ای بر تاریخ علوم** نامیده است مینویسد: «وقتیکه غرب بحد کافی بلوغ یافته و احتیاج به کسب و تحصیل

عمیق علوم فنی را در خود احساس نمود و وقتی که بالاخره تصمیم گرفت که تماس خود را با علوم کهن تجدید نماید توجه خود را اول به منابع عربی معطوف داشت نه به منابع یونانی. « (۱۳)

یونانیها به فلسفه و به طبقه‌بندی علوم علاقمند بودند ولی جستجو و کاوش و مطالعه مداوم جزئیات و کشف حقایق علمی اقدامی بود که برای اولین بار توسط فضایی مسلمان انجام گرفت و بدون مجاهدات آنها پیشرفت علوم جدید چندین قرن بتأخیر می‌افتاد. بریفو (R Briffault) که یکی دیگر از مورخین بنام علوم عقلی است مینویسد: « علوم تجربی یکی از بزرگترین هدایای مدنیت اسلامی به جهان جدید است. یونانیها به ذکر تئوریا، افکار کلی و سیستمهای عمومی پرداختند ولی کوششهای تجربی، جمع‌آوری شواهد حسی، بکار بردن روشهای بسیار دقیق علمی و جستجو و مشاهده طولانی با اخلاق یونانی سازگار نبود. اینها توسط مسلمانان به اروپا ارائه شدند. علوم تجربی موجودیت خود را مدیون علمای اسلامی است. » (۱۴)

علمای مسلمان اکتشافات فراوانی در رشته‌های شیمی و نجوم و طب و جغرافیا و جامعه‌شناسی و سایر رشته‌های علوم نمودند که تا چندین قرن در اروپا نظیر نداشت. از قرون نهم و دهم میلادی نه تنها منجمین اسلامی به مدور بودن زمین آشنائی داشتند بلکه اندازه‌گیری آنها از قطر و مساحت زمین چندان با اندازه‌گیری دقیق فعلی اختلاف نداشت، در حالیکه صدها سال بعد دانشمندان اروپائی نظیر کپرنیک و گالیله بسبب اظهار عقاید مشابهی دچار شکنجه و آزار میشدند و ناچار بودند از اظهارات خود توبه و استغفار نمایند. پروفیسور رام‌لاندو (Rom Landau) مینویسد: « قسمت عمده اصول علوم غربی در قرون وسطی که عالیترین مظاهر و نمایندگان آن دانشمندانی نظیر البرتس مگنس (Albertus Magnus)، راجریکن (Roger Bacon)، مایکل سکت (Michael Scott)

رامن لال (Ramon Lull) و سنت توماس اکویناس (St. Thomas Aquinas) بودند از فضایی اسلامی اقتباس شده بود. « (۱۵)

نفوذ ادبی شرق در اروپا از دیر زمانی شروع شد و همانطور که قبلاً اشاره شد تعدادی از کتب مهم فارسی در اوائل قرون وسطی ترجمه شد و نویسندگان زیادی راجع به تأثیر قرارداد، ولی نفوذ بارز و مستقیم ادبیات شرقی را از اواخر قرن هفدهم به بعد میتوان با وضوح بیشتر ملاحظه نمود. کتاب **هزار و یکشب** برای اولین بار در سال ۱۷۰۴ بزبان فرانسه ترجمه شد و کمی بعد ترجمه‌های فراوانی از آن کتاب به السنه مختلف اروپائی انتشار یافت. (۱۶)

در سال ۱۷۰۷ مجموعه‌ای از داستانهای ترکی (۱۷) و در سال ۱۸۱۰ مجموعه دیگری از داستانهای فارسی تحت عنوان **هزار و یک روز** (۱۸) بزبانهای فرانسه و انگلیسی انتشار یافت. ترجمه این داستانهای اسرار آمیز و هیجان انگیز که مملو از تخیلات و عشق و اندیشه‌های شرقی بودند و رنگ و رونق و زیبایی زندگی افسانه‌ای شرق را ظاهر می‌ساختند دوره جدیدی را در ادبیات غربی آغاز نمود و کمی پس از آشنائی نویسندگان غربی با این آثار صدها کتاب به تقلید این داستانها در اروپا نوشته شد. هدیه نفیسی را که این داستانها برای غرب بارمغان آوردند بکار بردن تخیلات برای خلق داستان، طراحی و ایجاد حوادث پر از مخاطرات و ماجراها و خلاصه بکار بردن قصه و داستان برای سرگرمی و تفریح ادبی بود. بعضی از منتقدین معتقدند که در حقیقت پیدایش رمان نویسی در غرب مدیون این داستانهای شرقی است و حتی در برخی از اولین رمانهای فرانسوی و انگلیسی تأثیر شدید داستانهای شرقی بخوبی محسوس است. داستان کتاب **رابینسن کروزو** اثر مشهور دانیل دفو (۱۹) و همچنین کتاب **سفرهای گلیورد** اثر سوئیفت (۲۰) بر اساس دو داستان فارسی و ترکی قرار گرفته است. از جمله کتب مشهور دیگری که تا حدی تأثیر افسانه‌های شرقی را

ظاهر میسازد کتب **نامه های فارسی اثر منتسکیو (۲۱)** **زادیک اثر ولتر (۲۲)**،
رسالاس اثر جانسن (۲۳)، **ساکن جهان اثر گلدسمیت (۲۴)** و **واثق اثر بکفورد (۲۵)**
 میباشد. (۲۶)

گرچه داستانهای هزار و یکشب و افسانه های ایرانی و ترکی محبوبیت
 خارق العاده ای در اروپا بدست آورده و مورد تقلیدهای فراوانی قرار گرفتند ولی نفوذ
 ادبی شرق در غرب منحصر به این داستانها نبود. ادبیات کلاسیک مشرق نیز مورد
 توجه اروپائیان قرار گرفت و مخصوصاً ادبیات فارسی علاقمندان فراوانی کسب کرد.
 یکی از اولین مترجمین اشعار فارسی به زبان انگلیسی که ترجمه او ازغزل
 زیبای حافظ بمطلع :

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را بخال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را
 شهرت فراوانی در انگلستان کسب نمود شرق شناس مشهور انگلیسی سر ویلیام جونز
 (Sir William Jones) بود. جونز در کتاب خود بنام **رساله ای راجع به شعر
 ملل شرق** گوید : « تعداد نویسندگان و مخصوصاً شعرائی که ایران بوجود آورده
 است بیش از مجموع شعرای تمام ملل اروپائی است. » (۲۷)

درباره زبان فارسی جونز اظهار داشت که این زبان « شیرین ترین و همچنین
 یکی از غنی ترین زبانهای دنیا میباشد. » پس از توضیح و تشریح بلند نظری
 و مقام شامخ ادبی سعدی جونز نوشت : « یکی دو قرن قبل آثار سعدی در اروپا تحریم
 و ممنوع میشد چونکه شعله آزادی و تعقل با روشنائی خیره کننده ای در آنها
 میدرخشد. » (۲۸)

یکی دیگر از فضایل انگلیسی بنام گلور (Glover) درباره میراث ایران
 داد سخن داده و چنین اظهار داشت : « برطبق بررسیهایی که تا بحال در تاریخ عالم

انجام گرفته ، باستثنای قوم یهود ، هیچ ملت شرقی دیگری مثل ملت ایران چنین تأثیر شدیدی درعالم غرب نداشته و سهم بیشتری را در پایه‌گذاری و ساختمان تمدن و فرهنگ بشری ادا ننموده است . « (۲۹)

یکی دیگر از شرق شناسان انگلستان بنام ریچارد برتن (Richard F. Burton) در معرفی ادبیات فارسی بغرب سهم بزرگی داشت. برتن علاوه بر ترجمه کتاب هزار و یکشب علاقه زیادی به تصوف داشت و یک‌نکته از قرآن را از برداشت و اولین فرد انگلیسی بود که توانست بالباس مبدل بزبانت مکه برود و در مراسم حج شرکت نماید . نظر برتن درباره ایرانیان چنین بود :

« قوم با استعداد ایرانی چنان اثری در تاریخ عالم بجا گذاشته است که هنوز بیشتر مردم از اهمیت و وسعت آن بی اطلاعند . ایرانیان در تنقیح و تکمیل هنر و ادبیات بابل همان کاری را کردند که یونان با هنر و ادبیات مصری نمود . یونان و ایران ذاتاً بزبانی متمایل بودند و آنرا نمونه بارز حیات خود قرار دادند و در نظر آنها جهان هنر و تصور همان صلابت و واقعیت را دارا بود که عالم حقیقت و طبیعت . « (۳۰)

نفوذ ادبیات شرقی در اروپا در سرتاسر قرن نوزدهم بخوبی ظاهر و نمایان است . برخی از منتقدین جدید این نظریه را مطرح نموده‌اند که تحول ادبی در اروپا در قرون هیجدهم و نوزدهم و پایان یافتن دوره کلاسیک و شیوع ادبیات رمانتیک تا حد زیادی مدیون نفوذ ادبیات شرقی در اروپا میباشد ، چونکه جنبه احساساتی و تخیلی ادبیات شرقی خشکی و تقید سبک کلاسیک را بتدریج تقلیل داد و آنرا بسوی نرمی و روانی‌کشانده و راه را برای ظهور سبک رمانتیک آماده ساخته است . بیشتر شعرای رمانتیک اروپا با ادبیات شرقی آشنائی کامل داشته و بصورت مستقیم یا غیر مستقیم تحت تأثیر آن واقع شده‌اند . علاقه سرشار گوته (Goethe) به اشعار

حافظ کاملاً مشهور و مورد قبول عموم است. در انگلستان نیز شعرا و نویسندگانی نظیر سکاوت (Scott)، موز (Moore)، بایرون (Byron)، شلی (Shelley)، تاگری (Thackeray) و تینسن (Tennyson) از مطالب و تشبیهات و استعارات شرقی در آثار خود استفاده نموده و تمایل خود را به آثار شرقی نشان دادند. برخی از آنها حتی بمطالعه السنه شرقی مشغول شدند. تینسن (Tennyson) بیشتر دیوان حافظ را بفارسی مطالعه نمود و معلم او همان شخصی بود که فیتزجرالد (Fitzgerald) را نیز فارسی آموخته بود. ترجمه رباعیات خیام توسط فیتزجرالد یکی از محبوب ترین کتب انگلیسی قرن نوزدهم و مشهورترین ترجمه از السنه شرقی گشت و هنوز هم شهرت و محبوبیت خود را از دست نداده است. علاقمندان به ادبیات ایرانی منحصر به اروپائیان نبودند بلکه در امریکائیز اکثر نویسندگان و شعرای درجه اول آشنائی کامل با ادبیات فارسی داشته و ترجمه های کتب فارسی مورد مطالعه و استفاده آنها قرار گرفته است. تارو (Henry David Thoreau) نویسنده مشهور امریکائی قرن نوزدهم در کتاب *والدن* (Walden) خود چندین بار به انگلستان سعیدی اشاره نمود و از آن نقل قول میکند. امرسون (R. W. Emerson) مقاله نویس و شاعر مشهور امریکائی بیش از همه معاصرین خود تحت تاثیر ادبیات شرقی قرار گرفت و مقالات و اشعار زیادی در باره ادبیات فارسی منتشر ساخت. علاوه بر قریب هفتصد بیت شعر فارسی که از منابع آلمانی بزبان انگلیسی ترجمه نموده بسیاری از اشعار مشهور خود او تقلید از غزلیات حافظ میباشد و شعر مشهور او بنام (Bacchus) مقتبس از ساقینامه حافظ است. در نظر امرسون حافظ یکی از بزرگترین شعرای دنیا است و امرسون با وجود اینکه غزلیات حافظ را بفارسی نخوانده بود او را حتی بر شکسپیر ترجیح میداد. در مقاله ای که راجع به ادبیات فارسی نوشت درباره

حافظ چنین اظهار نظر نمود :

«حافظ سلطان شعرای ایران است و بانو غ و قریحه خارق العاده خود بر زیبایی آثار شعرائی نظیر پیندار (Pindar) ، اناکرئون (Anacreon) ، هریس (Horoce) و برنز (Burns) میافزاید در نتیجه درك معنوی و عرفانی خود طبیعت را بصورتی عمیقتر و زیباتر جلوه گر میسازد . او تمام مسائل وجود را بایی پروائی و سهولت مورد بحث قرار میدهد . . . آن اتکاء بنفس و عظمت روح که در تمام نوابغ و شخصیت‌های سالم بشری وجود دارد و بانسان این اعتماد و ایمان را عطا میکند که روح انسانی کامل و بفرایه جهان آفرینش است و شاعر را وامیدارد که حاکمانه و از روی یقین شعر بسراید و در نتیجه او را مورد توجه جهانیان قرار دهد و هر سطر و کلمه او را مهم و شنیدنی بسازد — این روحیه بزرگ بیش از حد معمول در حافظ وجود دارد و شعر او را صلابت و استحکام عظیم میبخشد . او چنان فکر فعال و خلاق داشت که همه نوع احساس و ادراک باسانی بزبان او جاری میشد . . . مزیت دیگر حافظ آزادی فکری اوست که علامت يك تعقل عظیم است . در نظر حافظ خوب یابد فقط بسبب اینکه دیگران آنها را چنین نامیده اند خوب یابد جلوه نمیکند . يك قانون یا يك فریضه شرعی در برابر حافظ مثل حصار و نرده کوتاهی در جلو طفل بازیگر و چابکی است که او را وادار به پرش مینماید :

ما مرد زهد و توبه و طامات نیستیم با ما بجام باده صافی خطاب کن
این آزادی فکری را حافظ در خلال اشعارش بخواننده نیز تلقین مینماید . در هیچ شاعری يك چنین نمونه سادگی بیان ، و استفاده از همه گونه مطالب سراغ نداریم . حافظ از هیچ چیز نمیترسد و در جلو هیچ مانعی نمی ایستد . عشق مذهب اوست ، خدا محبوب او ، آسمان حجله او ، و همه این تشبیهات را در توصیف شجاعانه

والحداد آمیز روی زیبای ساقی و یا محبوبه اش بکار میبرد. این روح بیکران ولایتناهی اصل نبوغ و عظمت است.» (۳۱)

اگر چه امرسن عاشق حافظ است و او را بیش از حد و حصر میستاید ولی علاقه و ارادت او نسبت به سعدی نیز چندان کمتر از مهر و محبت او به حافظ نیست. اولین ترجمه انگلیسی **گلستان سعدی** که در آمریکا بچاپ رسید (۱۸۶۵ میلادی) با مقدمه‌ای بقلم امرسن مزین گردیده بود. در این مقدمه امرسن بنام چندتن از نویسندگان و شعرای نامدار ایران اشاره نموده و متذکر میشود که این خداوندان سخن در تهذیب اخلاق و تحکیم مبانی انسانیت در بین ملت ایران و همچنین در بین قبائل نیمه وحشی مهاجمی که بر ایران حکمرانی نمودند سهم بسزایی داشته‌اند، و استقامت و بزرگمنشی و رزانت ملی ایران مدیون آثار جاویدان این رادمردان است. با اشاره به تعدادی از خصائص ایرانیان که آنها را از سایر ملل همجوار خود ممتاز ساخته است امرسن مینویسد:

«چنین بنظر میرسد که هوش و استعداد عالیت‌ر ایرانیان، تحسین و تکریم آنها از فضلا و دانشمندان، پذیرش و محبت آنها نسبت به مسافرین غربی، احترام و بردباری آنها نسبت به اقلیتهای مذهبی... همه مقتبس از فرهنگ و ادب و در نتیجه ارشاد و تربیت این گروه بزرگوار شعرای ایرانی است که مداوماً در طول پانصد سال دوره طلایی ادبیات ایران آن احساسات را تقویت و تحکیم نموده‌اند، و سبب شده‌اند که ایرانیان در مراحل متعدد مهاجمین بکشور خود را بسوی تمدن و آداب رهبری نموده و روحیه ملی خود را محافظت نمایند. این میراث شریف پایان ناپذیر و دائم التزاید است.» (۳۲)

در باره مقایسه حافظ و سعدی امرسن چنین مینویسد:

«اگر چه سعدی پروازهای عشقی و عرفانی حافظ را ندارد ولی او استاد

لطیفه گوئی و دارای حس واقع بینی و فضیلت اخلاقی است. او قریحه استادی و تدریس را بحد اعلیٰ دارا است و مثل فرانکلین (Franklin) از هر واقعه و پدیده‌ای درس اخلاقی میاموزد. او شاعر دوستی، عشق، از خود گذشتگی و آرامش است. در تمام آثار او تناسب و اعتدال وجود دارد و در خواننده يك روحیه مسرت و خوشبینی که متناسب با نام سعدی است بوجود می‌آورد. « علاوه بر مقالات فوق، امر سن دو قطعه شعر طولانی نیز درباره شعرای ایرانی سرود. شعر اولی را تحت عنوان « سعدی » نوشت و در چکامه دومی نام شاعر اید آل خود را با اقتباس از نام سعدی « سید » (Said) نامید. در مدیحه اولی می نویسد :

« اشعارش مثل طوفانی آتشین

عظمت و زیبایی را بر بالهای خود بارمغان می‌آورند .

در هر حرف و آهنگ از شعر او

طبیعت زیبا خود نمائی میکنند

و اگر چه در تاریکی نیمه شب شعر بسراید

آنگاه که در آسمان ستاره‌ای و در زمین شاره‌ای نیست

ناگاه در جلو چشمان شنونده

جهان مملو از سرور و غرق در نور شده برقص درمی آید

سعدی ! کلمات تو بمکانهای خیلی دور خواهند رسید .

در اشعار سعدی خورشیدها میدرخشند و غروب میکنند. «

نه تنها در رشته‌های علوم و ادبیات، عالم غرب تا میزبان شایان توجهی مدیون جهان

شرق است. بلکه در رشته فلسفه و عرفان نیز دین غرب به شرق بیشتر نفوذ و تسلط

معنویت و روحانیت شرق عمیقتر می‌باشد. اگرچه مسیحیت بیش از ششصد سال قبل از اسلام بوجود آمده است معذک فقهای اسلامی نفوذ زیادی در تطور فقه مسیحی داشتند. نه تنها اشعاری که شعرای اسلامی درباره معراج حضرت رسول سروده بودند تا حدودی در ایجاد کتاب **گمدی الهی** (Divine Comedy) دانتِه (Dante) مؤثر افتاد بلکه حتی م‌شرعین و فقهای مسیحی در آثار خود از کتب علمای اسلامی اقتباس نمودند. پروف‌سور لاندو که قبلاً نیز به نام او اشاره رفت مینویسد:

« اگر بخواهیم بمیزان نفوذ فارابی در فقه مسیحی آشنا شویم باید به آثار سنت توماس اکویناس (St . Thomas Aquinas) که بزرگترین عالم دین مسیحی بشمار میرود مراجعه نماییم. در دو کتاب اصلی خود (Summa Theologica و Summa Contra Gentiles) سنت توماس نه تنها از آثار فارابی اقتباس مینماید ، بلکه بدون ذکر منبع از دلائل و استدلالات او استفاده نموده و حتی مکرراً نوشته‌های او را عیناً نقل میکند . » (۳۳)

در قرون بعد ادیان برهمنائی و بودائی در اروپا علاقمندان زیاد پیدا نموده و تأثیر بسزائی در نهضت‌های دینی اروپا بجا گذاشتند. کتاب **نفیس بگوادگیتا** (Bhagavadgita) - کتاب مقدس هندوان - برای اولین بار در سال ۱۷۸۵ میلادی توسط سرچارلز ویلکینز (Sir Charles Wilkins) بانگلیسی ترجمه شد . کمی بعد ویلکینز کتاب **هیتو پادسا** (Hitopadessa) و چندین بخش از کتاب **عظیم ماهابهارات** (Mahabharata) را بانگلیسی ترجمه نمود . در سال ۱۷۸۹ میلادی سر ویلیام جونز کتاب **شاکونتالا** (Sakuntala) اثر کالیداسا (Kalidasa) و کتاب **گیتو گویندا** (Gitogovinda) اثر جایدوا (Jayadeva) و همچنین کتاب **مهم قوانین مینو** (Laws of Minu) را که «در

نظر هندوان مقدم بر همه مخلوقات و قدیمترین و مقدسترین مجموعه قوا این است « بانگلیسی ترجمه نمود .

انجمن آسیائی بنگال در سال ۱۸۰۶ کتاب **رامایانا** (Ramayena) را بانگلیسی ترجمه کرد . پس از مطالعه این کتاب میشله (Michelet) نوشت: « آنکس که بیش از حد تقلا نموده و یا زیاد اراده بکار برده باید از این جام عمیق جاودانی يك جرعه خنك زندگی و جوانی بنوشد . در غرب همه چیز محدود است . پهنای یونان کم است و من بتنك آمدهام و کشور یهودان خشك است و مرا تشنه ساخته است . بیائید کمی به آسیای بلند و شرق عمیق نظر افکنیم . » (۳۴)

اولین ترجمه آلمانی کتاب گیمیتا در سال ۱۸۲۳ توسط آگست ویلهلم فن شلگل (August Wilhelm von Schlegel) که در سال ۱۸۱۸ بعنوان اولین استاد کرسی سانسکریت در آلمان برگزیده شده بود انجام گرفت . ترجمه این کتاب مقدس اثر عظیمی در ویلهلم فن همبولت (Wilhelm von Humbolt) نمود و او را بنوشتن این سطور واداشت :

« این فقره از کتاب ماها بهارا تا نه تنها زیباترین بلکه در حقیقت تنها شعر فلسفی واقعی است که تمام ادبیات جهان بماعرضه میکند . » (۳۵)

انکتیل دو پرون (Anquetil Duperron) قسمتی از مجموعه کتب او پانیشاد (Upanishad) را به فرانسه ترجمه نمود و پس از مطالعه آن شوپنهاور (Schopenhauer) آن کتاب را « محصول عالیترین حکمت بشری » نامید . مجدداً با اشاره به همین کتاب و همچنین کتب ودا (Veda) و گیمیتا (Gita) شوپنهاور نوشت :

« چگونه مغز انسان در اثر مطالعه این آثار از خرافات و تعصبات خشك ادیان سامی پاك و منزّه میشود : بنظر من مطالعه این کتب عالیترین مطالعه‌ای

است که در جهان امکان دارد. این کتابها سبب آرامش زندگی من بوده‌اند و در مرگ نیز روح مرا آرامش میبخشند... دستیابی به این کتب بزرگترین مزیتی است که قرن جوان ما نسبت بقرون گذشته دارد، چونکه من معتقدم که اثر ادبیات سانسکریت چنان نهضتی را در اروپا ایجاد خواهد کرد که از نفوذ ادبیات یونان در قرن پانزدهم عظیمتر خواهد بود.» (۳۶)

علاوه بر شوپنهاور، فیخت (Fichte) و شلینگ (Schelling) و هگل (Hegel) نیز تحت تاثیر ادیان و مکاتب فلسفی هندی قرار گرفته آنها را در آثار خود منعکس ساختند.

ترجمه‌های آلمانی نومن (Naumann) از کتب مقدس بودائی باعث ترویج و رونق عقاید بودائی در آلمان شد و کتاب مشهور نور آسیا بقلم سر ادوین آرنولد (۳۷) بودائیت را در انگلستان و امریکا رواج داد. این کتاب اخیر شهرت و محبوبیت فوق‌العاده‌ای کسب نمود و در مدت بیست سال بیش از شصت بار در انگلستان و هشتاد بار در امریکا تجدید چاپ شد.

ریچارد واگنر (Richard Wagner) در نامه‌ای که بدوست خود متیلد وسندانک (Methilde Wesendonk) نوشت علاقه خود را به دین بودائی ابراز داشت و گفت: «نمیدانی که من چطور بی‌اختیار بودائی شده‌ام... آری دین بودائی يك نظریه جهانی است و در مقایسه با آن هر نوع مذهب و مسلک دیگری تنگ و باریک بنظر میرسد.» (۳۸)

در امریکا نیز کتب مقدس شرقی خوانندگان فراوانی پیدا نمود و ادیان شرقی تاثیر و نفوذ عمیقی در افکار و عقاید مذهبی و فلسفی متفکرین امریکائی بجا گذاشتند. برانسن الکات (Bronson Alcott) نویسنده و خطیب امریکائی نوشت: «اکنون که دروازه‌های شرق گشایش یافته و تبادل آزاد بین افکار و ادیان

شرق و غرب برقرار گشته خیلی مطلوب است اگر بتوانیم تمام کتب مقدس ادیان مختلف را جمع آوری نموده و مورد مطالعه و مقایسه دقیق قرار دهیم . « (۳۹) الکات شخصاً معتقد بود که ادیان شرقی نیز مثل مسیحیت ملهم و محتوی حقایق معنوی هستند . در سال ۱۸۴۲ در کنفرانسی که برای مطالعه و بررسی کتب **تورات** و **انجیل** برقرار شده بود الکات اظهار داشت که بنظر او «مسلماناً کتب مقدس هندوان و مسلمانها نیز مثل **تورات** و **انجیل** و حی الهی بوده و ملهم میباشند . چه خوب بود اگر مجموعه‌ای از جمیع کتب مقدس بوجود میامد تا اینکه نوع بشر تمام الهامات الهی را در اختیار خود داشته و به تجارب دینی و روحانی ملل مختلفه آشنائی پیدا میکرد . » (۴۰)

ثارو (Thoreau) نیز با شور و علاقه زیاد از ادیان شرقی استقبال نمود و کتب مقدس آنها را بهترین و عالیترین کتب دنیا نامید . او حتی ادعا نمود که با ادیان شرقی بیشتر آشنائی دارد تا با مسیحیت . ثارو نوشت :

« من هرگز رمان نمی‌خوانم ، چه اینگونه کتابها فاقد حقایق و افکار اساسی زندگی هستند . کتبی را که بیش از همه دوست دارم کتب مقدس ادیان مختلف است . اگر چه من با کتب مقدس هندیها ، چینی‌ها و ایرانیان آشنائی بیشتری دارم تا با کتب **تورات** و **انجیل** که پس از کتب قبلی مطالعه نموده‌ام . اگر یکی از این کتب مقدس را بمن بدهید برای ساعتها مرا آرام ساخته‌اید . » (۴۱)

ولی کتابی را که ثارو بیش از همه کتب میپرستید و با عالیترین زبانی ستود کتاب **بگوادگیتا** بود . ثارو به آمیزش بین افکار امریکائی و عقاید هندوان که در اثر ترجمه این آثار بغرب معرفی شده بود اشاره نموده و نوشت :

« هر صبحگاه مغز و روح خود را با فلسفه عظیم و جهانی **بگوادگیتا** که از زمان تالیف آن قرن‌ها و ده‌ها فراتر گذشته است و با مقایسه با آن جهان جدید

و تمام ادبیات ما حقیر و ناچیز بنظر می‌آید شست و شو میدهم . برای من این سؤال پیش می‌آید که آیا این فلسفه عمیق متعلق باوضاع و احوالی قبل از پیدایش جهان ما نیست ؟ چونکه عظمت و تقدیس این کتاب خیلی با عقاید ما و جهان کنونی ما فرق دارد . من کتاب را بزمین میکذارم و بچاه خود برمیکردم که آبی بدست آورم . در آنجا مرید برهما و ویشنو را ملاقات میکنم که هنوز در معبد خود در کنار رود گنگ نشسته و بخواندن ودا مشغول است ، یا در پای درختی باکشکول و ظرف آب خود آرمیده و در بحر تفکر و تعمق فرو رفته . من خدمتگزار او را می‌بینم که آمده از چاه ما برای خواجه خود آب ببرد و دلچپه‌های ما در يك چاه بهم اصطکاک یافته و بیکدیگر ملحق میشوند و آب زلال چاه والدن با آب مقدس رود گنگ بهم می‌آمیزند . « (۴۲)

امرسن نیز در اولین آشنائی با گیتا بدام عشق آن کتاب زیبا افتاد و بلافاصله پس از مطالعه آن در دفتر خاطرات خود نوشت :

« من روزی را - روز لذتبخش و باشکوه و پر عظمتی را - بمطالعه بگوادگینا گذراندم. این کتاب مقدم بر همه کتابهاست. مطالعه آن مثل اینست که انسان با امپراطوری عظیمی روبرو شده و شاهنشاه بزرگواری با او سخن میگوید . هیچ مطلب کوچک و پیش پا افتاده و ناروایی در آن وجود ندارد، بلکه مجموعه‌ای است از کلمات فخیم، آرام، ابدی و استوار. گوئی صدای هوش و ذکاوت پخته و پر تجربه‌ای است که در روزگاران کهن و سرزمینهای دور با مسائل زندگی پنجه نرم کرده و نتیجه تجارب خود را بملایمت و نرمی درگوش ما میخواند . « (۴۳)

پس از مطالعه کتب ودا باز قلم روان امرسن این کلمات شیوا را در ضمن نامه‌ای یکی از دوستانش برشته تحریر درآورد :

« هنگام گرمی هوا هیچ کتاب دیگری آن آرامش را بمن عطا نمیکند که

مطالعه کتب و ۱۵ - کتب مقدس نواحی حاره. گاه بگاه من این کتابها را از نو میخوانم. آنها مثل گرمی خورشید، مانند شبانگه، چون اقیانوس بیکران عظیم و متعالی هستند. هر ایده و احساس مذهبی، و هر خیال و دستور اخلاقی که در افکار شاعرانه تجلی میکند در این کتابها موجود است. عبث خواهد بود که کتاب رازمین بگذارم، چه اگر بگردش در میان جنگلها بروم، یا در قایقی بنشینم و بر فراز آب دریاچهها بلغزم، طبیعت مرا به دین برهمنائی تبلیغ میکند... جبر جاودانی، یادش ابدی، قدرت لایتناهی، خاموشی سرمدی - اینها تعالیم دین برهمنائی هستند. آن دین بمن صفا و آرامش، تقدیس و انقطاع کامل، پاکی و آزادگی تعلیم میدهد. این ترانه های آسمانی زنك هر گناهی را از آییننه روح بشر میزداید و انسان را به بساط قدس آسمان هشتم بار میدهد. « (۴۴)

امر سن کشیش مذهب (Unitarian) بود، ولی تعالیم بودائی و برهمنائی بقدری در روح او اثر گذاشت که ناچار شد از عضویت کلیسا و شغل خود استعفا بدهد و اقرار کند: «در جهان فقط يك دین وجود دارد و تمام افراد عاقل و سلیم و با احساس در سرتاسر عالم پیروان آن هستند.» کمی پس از استعفای از کلیسا امر سن در دفتر خاطرات خود نوشت: «مسیحیت اکثر مردم تقلید زشت و نمونه ناقصی از دین اصلی است. اساس مسیحیت با اساس همه ادیان دیگر یکی است و آن عبارت است از احساس تقوی و پرهیزکاری که عرفا و مقدسان یونان، چینیها، هندوان و مسلمانان در انسان بر میانگیزند.» (۴۵)

در قرون هیجدهم و نوزدهم سیل پرتوان ادبیات، علوم، ادیان و مکاتب فلسفی شرقی تمام ممالک غربی را آبیاری و سیراب نمود و نحوه تفکر و شیوه زندگی بسیاری از غربیها را دگرگون ساخت. بیشتر مذاهب و مسالک جدیدی که در یکی دو قرن اخیر در عالم مسیحیت بوجود آمده اند تامیزان قابل ملاحظه ای مقتبس از

ادیان شرقی خصوصاً ادیان بودائی و برهمنائی هستند. پیدایش این منابع جدید در اروپا دوره‌ای را آغاز نمود که فرانسویان آن را رنسانس شرقی (La Renaissance Orientale) نامیده‌اند. بسیاری از نویسندگان و متفکرین غربی مصمم شدند که از حصار محدود فلسفه یونانی فراتر رفته در فضای وسیع افکار شرقی به پرواز در آیند. برخی از نویسندگان اروپائی مجذوب جنبه‌های تخیلی و شاعرانه شرق شده بودند. مادام الیس لوئی بارثو (Madamme Alice Louis-Barthou) نوشت:

«من بادیده نفرت بغرب مینگریم. در نظر من غرب مظهر زشتی، مه، تیرگی، سردی، زندگی ماشینی، صنعت خشن و خونریز، کلانخانه‌ها با تمام معایب آنها، پیروزی صدا و هم‌مدودرستی است... شرق آرامش، صفا، زیبایی، رنگ و بو، رمز، ملاحظت، روشنی، مسرت و آسودگی زندگی و احترام و تقدیس را در بردارد و در حقیقت نقطه مقابل تمدن منفور و بی‌قواره ما است. اگر میتوانستم، دستور میدادم یک دیوار چین بین شرق و غرب بنا کنند تا اینکه شرق را از آلوده شدن به معایب غرب محفوظ نگاه دارد... و خودم برای زندگی جائی را انتخاب میکردم که بتوانم بروشنی بینم و ارزش اروپائیان برکنارباشم.» (۳۶)

البته این نظریه بیشتر جنبه خیالی دارد و با واقعیات وفق نمیدهد، ولی باید در نظر داشت که تمام مندرجات آن نیز غلط و نادرست نیست. گرچه جهان غرب در علوم فنی و تسخیر عالم ماده پیشرفتهای خارق العاده‌ای نموده ولی برای ترقی و تعالی روح و روان آدمی قدمی برنداشته است. موضوع عجیبتر اینست که هرچه فرد غربی از نظر علمی بالاتر میرود و بیشتر بر محیط خود تسلط می‌یابد قدر و ارزش معنوی خود او در نظرش ناچیزتر و حقیرتر مینماید، تا درجه‌ای که امروز جهان غرب انسان را از حیوان برتر نمیداند و حتی مقام او را به یک ماشین مرده و بی احساس تقلیل داده‌است. فشارها و ناراحتیهای روحی، قحطی معنوی، امراض روانی،

گسسته شدن روابط خانوادگی و انسانی، ازدیاد خودکشی و میگساری و اعتماد به داروهای مخدر نموداری از سقم و سطحی بودن تمدن غربی است. انسان غربی بصورت «غول علمی و کوتوله روحانی» در آمده و این عدم تناسب باعث ایجاد بلیات و بدبختیهای بی‌شمار گردیده است. فساد اخلاق و افراط و تفریط در روابط جنسی و بی‌بند و باری بدرجه‌ای رسیده که انحطاط بیشتر آنرا تصور نمی‌توان کرد و به آتیه چنین اجتماعی نمی‌توان اندیشید. نه تنها میزان جنایات و وحشیگریهای انفرادی روز بروز و سال بسال در ازدیاد است و زندگی آرام و بی‌دغدغه را در برخی از شهرهای غربی دشوار و حتی ممتنع و محال ساخته است، بلکه در روابط جهانی و بین‌المللی نیز خشونت و توحش عجیبی مشاهده میشود. همان تعصبات و تجاوزاتی که در طول نیم قرن گذشته دوبار جهان بشریت را بباخک و خون کشیده، و تنها در اروپا بیش از پنجاه میلیون از نسل انسانها را نیست و نابود و قربانی آتش خانمانسوز خود نموده است، باز با ادامه وسیعتر و گسترش بیشتری دنبال می‌شود، و بیم آن میرود که این بار نه تنها میلیونها خانه و خانواده بیاد نیستی برود بلکه بطور کلی نوع انسان نیست و نابود گردد.

در حال حاضر قریب بیست و چهار میلیون از جوانان با استعداد و توانا را در ارتشهای دنیا بنام دفاع آماده خونریزی و آدمکشی میکنند، و در جهانی که هنوز نیمی از ساکنان آن گرسنه و بی‌خانمان هستند قسمت گزافی از ثروت و دارائی ملل صرف وسائل انهدام و اضمحلال نوع بشر میشود. اگر جزئی از این مبلغ صرف مبارزه با بیسوادی و تعصب و نادانی و فقر و بیماری می‌شد، و بجای لشکر جنک سپاه صلح و لژیون خدمتگزاران بشر تشکیل میگردد، جهان جهان دیگری میگشت و دوره طلایی تاریخ آغاز می‌شد. ولی در عوض روز بروز بر وسائل کشتار افزوده میشود و کار بجائی رسیده است که هر يك از قدرتهای بزرگ می‌توانند

نسل بشر را ده بار بکلی بیدار مړک رهسپار نمایند و تمدنی را که در اثر هزاران سال پیشرفت و تکامل بصورت فعلی درآمده است به یکبار متوقف سازند .

در این بحران شدیدکه نوع بشر در سردوراهه انهدام یا تمدن واقعی جهانی قرار گرفته ، ملل مشرق زمین باید نقش بزرگی را ایفا نموده باردیگر ملل واقوام مختلف را بسوی انسانیت و دوستی و آشتی دعوت کنند . در طول قرون و اعصار معلمین اخلاق و شارعین ادیان همه از شرق برخاسته‌اند و با نور تعالیم عالیه خود نوع بشر را بشاهراه تعالی رهنمون شده‌اند . وقت آن رسیده است که بار دیگر تیزینان و مرییان شرقی راه صلاح و نجات را بهجهانیان عرضه نمایند .

نه تنهاگذشته ملل مشرق سبب سرشکستگی و خجالت نیست ، بلکه درحال حاضر نیز حکمت و فضیلت شرقی باید مجدداً جهان را تحت تأثیر خود قراردهد و از این پرتگاه موحش تمدن مادی نجات بخشد و بسوی مدنیت انسانی و معنوی سوق دهد . خورشید همیشه از شرق میتابد و برای ازبین بردن تاریکی شدید عالم آفتاب هدایت باید باردیگر ازخاور بتابد و همه عالم را روشن و منور سازد .

درزمان حال ملل مشرق نیازمند علوم و تکنولوژی غربی هستند ، و ملل غرب نیز احتیاج مبرم به عرفان و روحانیت شرق دارند . میلیونها جوان قحطی زده غربی که از فرط بیچارگی و خستگی روانی به تمام نوامیس و مقدسات اخلاقی پشت پازده بی‌قید و ناامید بزندگی حیوانی خود ادامه میدهند ، همه تشنه تعالیم روحانی و دستورات اخلاقی هستند . وجود آنها مدنیت غربی را محکوم میسازد و نیاز آنرا بیک فلسفه عمیق روحانی و معنوی آشکار میکند . اگر غرب همچنان در مادیت خود غوطه ور بماند و شرق نیز به تقلید غلط و سخیف از کج رویهای غربی مشغول شود و میراث گرانبهای روحانی خود را از دست بدهد آئنده بشریت بس تاریک و خطرناک خواهد شد ، ولی اگر این اختلاط و اکتساب دوجانبه که بدان اشاره شد عملی

شودنه تنها آینه بشر تأمین خواهد شد بلکه اجتماعی بوجود خواهد آمد که از قدرت تخیل ما خارج است و به فرموده سعدی :

« رسد آدمی بجائی که بجز خدا نبیند

بنگر که تا چه حد است مقام آدمیت »

برای تحقق بخشیدن به این آرزوی بزرگ ملل مشرق باید رسالت تاریخی خود را در نظر بگیرند ، و مسیر مدنیت جهانی را با جنبشی روحانی تغییر دهند . باید باردیگر این ظنین آرام و ابدی بیان بودا که میفرماید :

« هرگز نفرت با نفرت ازین نخواهد رفت ، فقط با عشق و محبت میتوان نفرت را تسخیر کرد » بگوش جهانیان برسد ، باشد تا این اندرزه‌های بخردانه آتش تعصبات و وحشیگریها و خشونتها را خاموش ساخته لوای صلح و وداد را در جهان باهتزاز درآورد .

شایسته است که این مقاله را با کلمات جورج الیوت (George Eliot) که

به عقیده بیشتر منتقدین بزرگترین رمان نویس انگلیسی است خاتمه دهیم :

« هیچ عمل و فریضه دینی طبیعی‌تر از این نیست که با تکریم و تعظیم سر خود را بسمت شرق فرود آوریم ، چونکه تقریباً تمام چیزهای خوبی را که دارا هستیم — زیباترین گیاهانمان ، شریفترین حیواناتمان ، قشنگترین گل‌هایمان ، هنرها ، ادیان ، مکاتب فلسفی ، حتی قصیده‌ها و داستانهای عشقی ما — همه از جهت مشرق بسوی ما آمده‌اند . هم از نظر تاریخی و هم بنا بقانون طبیعی مشرق سرزمین بامداد است . » (۴۷)

Footnotes

- 1- H.J. Muller, "Freedom in the Ancient World." quoted in The Legacy of Persia.
- 2- The Legacy of Persia, ed. by A.J. Arberry (Oxford, 1963), P.8.
- 3- op. cit.
- 4- ~~The Legacy of Persia~~, P.7.
- 5- H.T. Colebrooke, Miscellaneous Essays (London, 1873), vol. I, PP. 436-37.
- 6- Xenephanes, Anaximander, Heraclitus, Empedocles, Anaxagoras, Democritus.
- 7- R. Garbe, The Philosophy of Ancient India (Chicago, 1897).
- 8- F.W. Bussell, Religious Thought and Heresy in the Middle Ages (London, 1918).
- 9- E. Zeller, Outline of the History of Greek Philosophy (London, 1968).
- 10- Sir William Jones, Works (London, 1799).
- 11- F.B. Carpenter, Emerson and Asia (Cambridge, Mass., 1930), P.40.
- 12- T. Taylor, ed., Select Works of Plotinus (London, 1914), Introduction by G.R.S.Mead.
- 13- George Sarton, Introduction to the History of Science (Washington, 1927).
- 14- R.Briffault, Making of Humanity(London,1919).
- 15- Rom Landau, Islam and the Arabs (London,1958). P. 159.

- 16- Arabian Nights Entertainment: Containing of One Thousand and One Stories. Translated into French by M. Galland... and now done into English (London, 1904-12).
- 17- Turkish Tales: Containing of several Extraordinary Adventures: with the History of the Sultanness of Persia and the Viziers (London, 1708).
- 18- Persian Tales: The Thousand and One Days (London, 1714-15).
- 19- Daniel Defoe, Robinson Crusoe.
- 20- Jonathan Swift, Gulliver's Travels.
- 21- Montesquieu, Les Lettres Persanes (1721).
- 22- Voltaire, Zadig (1749).
- 23- Samuel Johnson, Rasselas (1759)
- 24- Oliver Goldsmith, Citizen of the World(1760).
- 25- Beckford, Vathek (1780).
- 26- نفوذ داستانهای شرقی در ادبیات اروپائی توسط محققین زیادى مورد بررسی قرار گرفته ولى جامعترین آنها کتاب زیرمیا شد:
M.P. Conant, The Oriental Tale in England in the Eighteenth Century (New York, 1908).
- 27- Sir William Jones, An Essay on the Poetry of the Eastern Nations (Oxford, 1773), P.189
- 28- op. cit., PP.190, 194.
- 29- T.R. Glover, From Pericles to Philips, P.198.

- 30- Richard Burton, The Arabian Nights, vol. X. P. 127.
- 31- Ralph Waldo Emerson, Works, vol. VIII, PP. 236-265.
- 32- The Gulistan or Rose Garden, translated by Francis Gladwin with a Preface by R.W. Emerson (Boston, 1865).
- 33- Rom Landau, Islam and the Arabs (London, 1958), P. 147.
- 34- E.J. Eitel, Three Lectures on Buddhism (Hongkong, 1871).
- 35- نامه همبولت بعین کتترنقل از S. Radhakrishnan, Eastern Religions and Western Thought (Oxford, 1938), P. 248.
- 36- نقل از W. Wallace, Schopenhauer (London, 1890), P. 106.
- 37- Sir Edwin Arnold, The Light of Asia.
- 38- نقل از M. Winternitz, "India and the West," Visvabharata Quarterly (February, 1937), P. 19.
- 39- Amos Bronson Alcott, Tablets (Boston, 1877), P. 35.
- 40- نقل از F.B. Sanborn and W.T. Harris, A. Bronson Alcott, His Life and Philosophy (Boston, 1893), vol. I, P. 332.
- 41- H.D. Thoreau, Writings (Boston, 1906), vol. I, P. 72.
- 42- H.D. Thoreau, Writings (Boston, 1906), vol. II, PP. 328-29.

- 43- R.W. Emerson, Journals, vol. VIII, P. 511.
- 44- نقل از Letters of Ralph Waldo Emerson to a Friend, ed. by C.E. Norton (Boston, 1899), P. 28.
- 45- R.W. Emerson, Journals, vol. II, P. 334.
- 46- نقل از S. Radhakrishnan, Eastern Religions and Western Thought, P. 250.
- 47- George Eliot in The Leader, January 5, 1856.

